

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۷

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود  
سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۱

## اجل یهود؛ پایان دنیا یا رجعت عیسی علیه السلام؟

علی رضایی کهنمویی\*

### چکیده

آیاتی از قرآن کریم، از بقای یهود تا قیامت حکایت دارند. در عین حال، آیه ۱۵۹ سوره مبارکه نساء طبق تفسیر مرجح، ناظر به پایان عمر یهود در دوران رجعت عیسی علیه السلام است. برای رفع اختلافی که در بدو امر میان این دو مطلب به نظر می‌رسد، دو توجیه می‌توان مطرح نمود؛ نخست آن که بقای یهود بعد از رجعت حضرت عیسی علیه السلام بقایی غیررسمی و منافقانه تلقی گردد که تا قیامت ادامه می‌یابد و دوم آن که با توجه به قرائن قرآنی و روایی که درباره قرب رجعت عیسی علیه السلام با وقوع قیامت موجود است، چنین تلقی گردد که در آیات دسته اول، بقای یهود تا دوران رجعت عیسی علیه السلام تسامحاً بقای ایشان تا قیامت مطرح شده است. با توجه به برخی قرائن، توجیه نخست قوی‌تر به نظر می‌رسد، هرچند می‌توان ترکیبی از دو توجیه را نیز محتمل دانست.

### واژگان کلیدی

قرآن کریم، یهود، آخرالزمان، رجعت عیسی علیه السلام.

\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی خوی (alirk1353@yahoo.com).

## مقدمه

از مهم‌ترین پرسش‌ها دربارهٔ آخرالزمان، مسئلهٔ فرجام یهود است. یهودیان و مسیحیان در این باره پاسخ‌هایی ارائه نموده‌اند که بعضاً انگیزه‌های غیرعلمی و مصادره به مطلوب داده‌ها در آنها مشهود است و متأسفانه سیطرهٔ صاحبان این سناریوهای آخرالزمانی بر منابع ثروت و قدرت و رسانه، حرفشان را پرمخاطب ساخته است. در این میان، با توجه به این‌که قطعاً برای نیل به حقایق آخرالزمانی، تنها منبع بی‌خدشه، قرآن کریم است، باید ناب‌ترین اخبار غیبی دربارهٔ فرجام یهود را در آن جست‌جو کرد. از این‌رو نوشتار حاضر در پی بررسی قرآنی نکته‌ای خاص دربارهٔ فرجام یهود است و آن این‌که برخی آیات قرآن، اجل یهود را تا قیامت مطرح نموده‌اند، ولی از دیگر سو برخی مفسران، آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ نساء را ناظر به پایان عمر یهود در دوران رجعت عیسی علیه السلام دانسته‌اند. حال باید بررسی شود که آیا این تفسیر از آیهٔ مزبور صحیح است یا خیر؟ و در صورت صحت، وجه جمع میان آیات نخست با این آیه چیست؟

## فرضیه

وجود رسمی و ظاهری یهود تا دوران رجعت حضرت عیسی علیه السلام - که مقارن حکومت امام مهدی علیه السلام خواهد بود - امتداد خواهد داشت، با این حال عده‌ای از منتسبان به یهود تا قیامت به گونه‌ای پنهانی و منافقانه بر انحرافات خود پای خواهند فشرد.

### ۱. آیات شریفهٔ حاکی از بقای یهود تا قیامت

آیات چندی از قرآن کریم بقای یهود تا روز قیامت را مطرح می‌فرمایند که به آنها اشاره می‌کنیم:

الف) «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي كَفَرُوا بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ (آل عمران: ۵۵)

[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم، و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم، و تا روز رستاخیز، کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد؛ آن‌گاه فرجام شما به سوی من است، پس در آن چه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد.

در این آیهٔ شریفه مصداق روشن و بی‌تردید تعبیر «الَّذِينَ كَفَرُوا» - با توجه به مربوط بودن

آن به حضرت عیسی علیه السلام و با توجه به سیاق آیه شریفه - یهودیان هستند؛ اگرچه برخی مفسران، مسیحیان منحرف شده از تعالیم حقیقی حضرت مسیح علیه السلام را نیز مشمول این تعبیر برشمرده‌اند (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ج ۲، ۴۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۳۶۷). از این رو، ظاهراً آیه شریفه متضمن بقای یهود تا روز قیامت، هرچند زیر تفوق پیروان عیسی علیه السلام است.<sup>۱</sup>

ظاهراً مراد از ﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ پایان دوران تکلیف و آغاز فرایند قیامت با نفخه صور اول و مردن همگان<sup>۲</sup> است و به عبارت دیگر، آیه شریفه ناظر به تفوق پیروان عیسی علیه السلام بر کافران تا پایان این دنیا است و ناظر به تفوق اخروی نیست. شاهد این مطلب، تعبیر شریفه ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ است که ظاهراً بازگشت به سوی خداوند سبحان و حضور در دادگاه الهی را بعد از قضیه تفوق تابعان بر کافران تا روز قیامت و با فاصله زمانی با آن «ثُمَّ»، مطرح می‌فرماید.

(ب) ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ ظُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ (مائده: ۶۴)

و یهود گفتند: «دست خدا بسته است.» دست‌های خودشان بسته باد. و به [سزای] آن چه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد. و قطعاً آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنند. هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

این آیه شریفه نیز متضمن بقای توأم با عداوت و کینه داخلی یهود تا روز قیامت است. همچنین از این آیه شریفه به جنگ افروزی و فسادگری آنان در طول این بقا پی می‌بریم. گفتنی است که خداوند در پنجاه آیه پیش‌تر، بقای توأم با عداوت و کینه داخلی مسیحیان تا روز قیامت را نیز اعلام فرموده بود:

۱. روشن است که پیروان حقیقی عیسی علیه السلام بعد از ظهور دین مبین اسلام، مسلمانان خواهند بود (نک: جوادی آملی، ۱۳۹۰: ج ۲۱، ۳۲۹) هرچند شاید بتوان پیروان اسمی آن حضرت علیه السلام - یعنی مسیحیان کنونی - را نیز از باب ادعای خودشان و با تسامح در این دایره تلقی نمود (نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۳، ۲۰۸).

۲. ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ (زمر: ۶۸).

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛ (مائده: ۱۴)

و از کسانی که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم، و [ولی] بخشی از آن چه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما [هم] تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم، و به زودی خدا آنان را از آن چه می کرده اند [و می ساخته اند] خبر می دهد.

نکته دیگر این که بنا به روایاتی، سوره مائده آخرین سوره قرآن کریم است (نک: آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۲۲۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۵۲). از این رو بیان سرنوشت نهایی یهود و نصارا در این سوره مبارکه با توجه به آموزه های دیگر آن درباره تعریف روابط مسلمانان با یهود و نصارا و نیز بیان انحرافات که از مسیر صحیح مزبور رخ خواهد داد و... بسیار پرمعناست.

(ج) ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ (اعراف: ۱۶۷)

و [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت که تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند. آری، پروردگار تو زودکیفر است و همو آمرزنده بسیار مهربان است.

این آیه شریفه نیز متضمن حضور یهود تا روز قیامت است؛ حضوری همراه با عذابی سخت.<sup>۱</sup>

## ۲. ایمان تمام اهل کتاب به عیسی علیه السلام در آخرالزمان

دیگر آیه ای که باید درباره مقوله بقا یا فنای یهود تا پایان دنیا مورد نظر قرار گیرد، آیه ۱۵۹ سوره نساء است:

﴿وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾؛  
و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

یکم. با توجه به سیاق آیه شریفه که پیش از آن از کشته و مصلوب نشدن حضرت عیسی علیه السلام و بالا رفتن آن حضرت به سوی خداوند سخن رفته، قریب به اتفاق مفسران ضمیر

۱. افزون بر سه آیه شریفه مذکور، شاید بتوان آیه ۸ سوره اسراء را نیز تلویحاً ناظر به بقای یهود تا قیامت تلقی نمود.

در «یه» را درباره حضرت عیسی علیه السلام دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

دوم. باید دقت کرد که مراد از ایمان اهل کتاب به عیسی علیه السلام چیست؟ با توجه به این که اهل کتاب، افزون بر یهود، مسیحیان را نیز دربر می‌گیرد، لذا به نظر می‌رسد ایمان مذکور در آیه شریفه، با ایمان مؤمنان ظاهری به آن حضرت، یعنی مسیحیان، متفاوت است و در موعد مقرر در آیه، به جز یهود، مسیحیان نیز از حیث مورد نظر به حضرت عیسی علیه السلام ایمان خواهند آورد. با توجه به انحرافات که قرآن کریم درباره ایمان مسیحیان مطرح فرموده، می‌توان گفت ایمان پسین مسیحیان، مواردی چون بنده، بشر و رسول بودن حضرت عیسی علیه السلام و مصلوب نشدن آن حضرت و بشارت دهنده خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بودن ایشان خواهد بود. آیاتی از سوره نساء - که در ادامه آیه مورد بحث آمده، شاهد بر این معناست:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا \* لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا \* فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾؛ (نساء: ۱۷۱ - ۱۷۳)

ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید، و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید [خدا] سه‌گانه است. بازایستید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبودی یگانه است. منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد. آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن اوست، و خداوند بس کارساز است. مسیح از این که بنده خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد، و فرشتگان مقرب [نیز] ابا ندارند و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می‌آورد. اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام [و کمال] خواهد داد، و از

۱. در چند روایت که تقریباً همگی در تفسیر عیاشی آمده‌اند (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۸۴) و همگی فاقد سندند، ضمیر در «به» به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه اطهار علیهم السلام بازگردانده شده است که مخالفتش با سیاق روشن آیه شریفه آشکار است؛ برخی مفسران برای توجیه روایات مزبور، آنها را از قبیل «جری و تطبیق» دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۵، ۲۳۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۳۴۰).

فضل خود به ایشان افزون تر می‌بخشد. و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند، آنان را به عذابی دردناک دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یابری نخواهند یافت.

دقت شود که آیه ۱۷۳ از ماجور شدن اهل ایمان و عمل صالح سخن می‌گوید که ظاهراً با توجه به حرف «فاء» مراد ایمان موحدانه درباره عیسی علیه السلام مطابق آیات پیشین است که شاید بیانی تفصیلی بر ایمان مذکور در آیه ۱۵۹ باشد.

اما درباره یهودیان روشن است که مراد از ایمان ایشان در گام نخست، باید ایمان به حقانیت آن حضرت باشد و در مرحله دوم، ایمان به لوازم حقانیت آن حضرت. البته ممکن است گفته شود به گواهی آیات پیشین که تعبیر «اهل کتاب» تنها برای یهودیان به کار رفته است، مقصود از «اهل کتاب» در این آیه شریفه، یهودیان هستند (آیات ۱۵۳ - ۱۵۷) که این احتمال نیز شایان توجه است، اگرچه با اطلاق ظاهری تعبیر اهل کتاب معارضه دارد و نیز تعبیر اهل کتاب بعد از این آیه، به طور مسلم ویژه یهودیان نیست و حتی بیشتر به مسیحیان اشاره دارد (آیات ۱۷۱ - ۱۷۲).

آن چه مطرح شد، چیزی است که درباره متعلق ایمان در آیه شریفه در بدو نظر به ذهن می‌رسد، ولی با توجه به برخی مطالب دیگر، بعضی مفسران مفهوم دیگری از ایمان در آیه شریفه ارائه داده‌اند. در *التحریر و التئویر* می‌خوانیم:

و عندی ان ضمیر راجع الی الرفع المأخوذ من فعل ﴿رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ﴾ و یعمّ قوله ﴿أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ اليهود و النصری، حیث استتوا مع اليهود فی اعتقاد وقوع الصلب؛  
(ابن عاشور، ۱۹۹۷: ج ۴، ۳۰۹)

به عقیده من ضمیر [در «بِه»] به حادثه بالا رفتن عیسی علیه السلام که برگرفته از عبارت «رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ» است، برمی‌گردد و تعبیر «اهل کتاب» نیز شامل یهودیان و مسیحیان است؛ زیرا مسیحیان نیز درباره اعتقاد به مصلوب شدن عیسی علیه السلام با یهودیان برابرند.

به‌رغم توجهی که در این نظر بر ارتباط آیات شریفه شده، محل اشکال آن است که ظاهراً بالارفتن عیسی علیه السلام به خودی خود چیزی نیست که بر ایمان به آن تأکید ویژه شود؛ زیرا پیش از آن متعلقات مهم‌تر، پرتمتر و اساسی‌تری درباره ایمان به آن حضرت هنوز باقی است.

سوم. درباره ضمیر «موت» اختلاف نظر جدی وجود دارد؛ برخی آن را ناظر به عیسی علیه السلام دانسته‌اند و برخی به هر کدام از اهل کتاب؛ ذیلاً به بررسی دو وجه مذکور پرداخته می‌شود.

## بررسی دو وجه مطرح درباره مرجع ضمیر «موتّه» در آیه شریفه ۱۵۹ سوره نساء

### الف) مرجع بودن حضرت عیسی علیه السلام

چنان‌که گذشت، برخی مفسران مرجع ضمیر را حضرت عیسی علیه السلام دانسته‌اند که در نتیجه مفهوم آیه شریفه ناظر به بازگشت مجدد عیسی علیه السلام به زمین در آخرالزمان خواهد بود.<sup>۱</sup> بر این اساس معنای آیه شریفه چنین می‌شود که تمام اهل کتاب پیش از مرگ حضرت عیسی علیه السلام که طبیعتاً پس از بازگشت مجدد آن حضرت به زمین رخ خواهد داد به او ایمان خواهند آورد.

علامه در المیزان (ج ۵، ۲۱۹)، محمد هادی معرفت در شبهات ورود (۱۰۹)، صادقی تهرانی در الفرقان (ج ۷، ۴۴۰)، محمد عزت در تفسیر الحدیث (ج ۸، ۲۷۹)، طبری در جامع البیان (ج ۶، ۱۴) و ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم (ج ۲، ۴۰۱) قطعاً یا ترجیحاً این نظر را پذیرفته‌اند و صاحب تفسیر الحدیث ادعا نموده که نظر جمهور همین است.

شواهد این نظر از این قرارند:

زنده بودن عیسی علیه السلام: تعابیری از قرآن کریم شاهد آنند که عیسی علیه السلام نمرده است:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي تَبِعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَخُكُم بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾. (آل عمران: ۵۵)

﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾. (نساء: ۱۵۸)

تعبیر «رفع الی الله» که در آیات شریفه مذکور درباره عیسی علیه السلام به کار رفته، تعبیری ویژه است که در قرآن کریم هرگز درباره مرگ از آن استفاده نشده، از این رو باید آن را ناظر به چیزی غیر از مرگ دانست.

به جز آیه مورد بحث (سوره نساء) عده‌ای از مفسران، آیات ۶۱ سوره زخرف و ۴۶ سوره آل عمران را نیز درباره رجعت عیسی علیه السلام می‌دانند که نتیجه‌اش زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام است.

گذشته از قرائن قرآنی، ادله روایی بسیاری بر زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام و بازگشت مجدد آن حضرت در آخرالزمان گواه است. ابن کثیر ذیل آیه شریفه مورد بحث، ضمن

۱. به جز این آیه شریفه، آیات ۶۱ سوره زخرف و ۴۶ سوره آل عمران نیز توسط عده‌ای از مفسران، ناظر به رجعت مجدد عیسی علیه السلام برشمرده شده‌اند که آیه ۶۱ سوره زخرف در مباحث آتی به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

متواتر دانستن احادیث مذکور به ارائه آنها پرداخته است (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ج ۲، ۴۰۳ - ۴۱۳ و ج ۷، ۲۱۷).<sup>۱</sup>

حال که روشن شد عیسی علیه السلام هنوز نمرده است، امکان اشاره داشتن آیه شریفه مورد بحث به مرگ آن حضرت در آینده روشن می‌گردد.

سیاق آیات شریفه: محصول شاهد پیشین، تنها امکان ناظر بودن ضمیر «موت» به عیسی علیه السلام بود. اما آن چه این مطلب را ثابت و یا دست‌کم مرجح می‌سازد، واقع شدن آیه شریفه مورد بحث پس از آیات مربوط به کشته و مصلوب نشدن حضرت عیسی علیه السلام و بالا رفتن آن حضرت به سوی خدای سبحان است. در واقع آیات مزبور مکمل مفهوم یکدیگرند؛ آیه ۱۵۷ از کشته نشدن آن حضرت سخن می‌گوید، آیه ۱۵۸ از عروج ایشان و آیه ۱۵۹ از رجعت و سپس مرگ آن حضرت خبر می‌دهد.

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا \* وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾؛ (نساء: ۱۵۷ - ۱۵۹)

و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آن‌که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آن‌که از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا

۱. در کتاب بررسی تاریخی قصص قرآن آمده است: «درباره نزول عیسی علیه السلام حدود پنجاه حدیث مرفوع وارد شده و بیشتر آنها صحیح و برخی از آنها حسن هستند. اگر کسی همه آنها را بر ساخته بداند، قطعاً عقل و دینش تباه خواهد بود» (بیومی مهران، ۱۳۸۳: ج ۳، ۳۱۷). البته بر پایه گزارش همین منبع، برخی دانشمندان ازهر، یعنی محمد عبده و رشیدرضا و در پی ایشان مراغی و شلتوت به عروج تن و جان عیسی علیه السلام به آسمان و بازگشت ایشان در آخرالزمان باور ندارند. آنان قائلند هیچ نصّ قاطعی در قرآن کریم، چنین چیزی را ثابت نمی‌کند و تعبیر قرآنی «رَفَعَهُ» درباره حضرت عیسی علیه السلام را بالابردن مرتبت او نزد خدای سبحان معنا کرده‌اند. المنار در این باره تا آن جا پیش رفته که منشأ مسئله مزبور را باور بیشتر نصاری دانسته که از زمان ظهور اسلام کوشیده‌اند آن را در میان مسلمانان شایع کنند (برای مشاهده منابع مربوطه، نک: همو: ۳۲۰ - ۳۲۲).

همچنین مراغی احادیث وارده در این باره را پایین‌تر از حدّ تواتر می‌داند که نمی‌تواند مبنای عقیده قرار گیرد (مراغی، بی تا: ج ۳، ۱۶۹ و ج ۱۵، ۱۵).

با تمرکز بر آیات و روایات مربوط به عروج و رجعت حضرت عیسی علیه السلام سستی این سخنان شاذ و مخالف با دیدگاه قاطبه علمای اسلام روشن است. سفرایینی در شرح عقیده خویش می‌نویسد: نزول عیسی بن مریم علیه السلام به کتاب و سنت و اجماع امت ثابت است و کسی از اهل شریعت با آن مخالفت نکرده است، بلکه فقط فیلسوفان و ملحدانی که به مخالفتشان چندان اعتمادی نتوان کرد، آن را انکار کرده‌اند... (بیومی مهران، ۱۳۸۳: ج ۳، ۳۱۷).



بُرد، و خدا توانا و حکیم است. و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.

مرحوم آیت‌الله معرفت در *استشهاد* به سیاق در اثبات این نظر می‌نویسد:

این آیه در تعقیب ردّ گمان باطل یهود در خصوص مصلوب و مقتول نمودن عیسی علیه السلام واقع شده است. پس بیان‌گر این معناست که آن حضرت مقتول و مصلوب نشده و زنده است و رزق می‌گیرد و احدی از فرزندان یهود و نصارا نخواهد بود. جز این که قبل از مرگش به نبوت راستینش ایمان خواهد آورد. بنابراین کلام در این جا در خصوص مرگ حضرت مسیح علیه السلام است و این که آیا مصلوب و مقتول شده است یا نه و آیه شریفه در صدد انکار آن است و تصریح دارد بر این که آن حضرت نمرده است؛ پس عبارت شریفه «قَبْلَ مَوْتِهِ» به مرگ حضرت عیسی علیه السلام اشاره دارد. (معرفت، ۱۴۲۳: ۱۰۹؛ همچنین نک: ابن کثیر، ۱۴۱۹: ج ۲، ۴۰۱)

**ظاهر آیه شریفه:** ظاهر آیه، بیشتر با بازگشت ضمیر به عیسی علیه السلام سازگار است؛ چون اولاً ضمائر مفرد پیشین همگی به عیسی علیه السلام برمی‌گردد و ثانیاً نزدیک‌ترین مرجع - که طبیعتاً مرجح‌تر است - مرجع ضمیر در «به» است که - چنان که گذشت - حضرت عیسی علیه السلام است. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ج ۷، ۴۴۰).

**برخی روایات:** در برخی روایات اهل تشیع و اهل سنت، این نظر تأیید شده است. در تفسیر قمی می‌خوانیم:

حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن أبي حمزة عن شهر بن حوشب قال: قال لي الحجاج بأن آية في كتاب الله قد أعتيتي، فقلت أيها الأمير! آية آية هي فقال قوله: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» و الله إني لأمر باليهودي والنصراني فيضرب عنقه ثم أرمقه بعيني فما أراه يحرك شفثيه حتى يحمد، فقلت: أصلح الله الأمير! ليس على ما تأولت، قال: كيف هو؟ قلت: إن عيسى ينزل قبل يوم القيامة إلى الدنيا فلا يبقى أهل ملة يهودي ولا نصراني إلا آمن به قبل موته و يصلي خلف المهدي، قال: ويحك! أنى لك هذا و من أين جئت به؟ فقلت: حدثني به محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال: جئت بها و الله من عين صافية؛ (قمی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۱۵۸)

شهر بن حوشب می‌گوید: حجاج بن یوسف به من گفت که یک آیه در قرآن مرا خسته کرده است: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»؛ به خدا قسم دستور می‌دهم که گردن یهودی یا مسیحی را بزنند و بعد دقیق تماشا می‌کنم؛ هرگز لب‌های خود را حرکتی نمی‌دهد تا این که می‌میرد. گفتم:

خدا امیر را خیر دهد! آن طور که تو تأویل کرده‌ای نیست. پرسید: چگونه است؟ گفتیم: عیسی علیه السلام پیش از روز قیامت به دنیا فرود خواهد آمد و هیچ اهل دینی اعم از یهودی و غیر آن نخواهد ماند، جز آن که پیش از مرگ آن حضرت به او ایمان خواهد آورد و پشت سر مهدی علیه السلام نماز خواهد خواند. حجاج گفت: وای بر تو! این مطلب را از کجا آوردی؟ گفتیم: محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (امام باقر علیه السلام) آن را به من حدیث نمود. حجاج گفت: به خدا قسم آن را از چشمه‌ای زلال آورده‌ای.

گفت و گوی شهر بن حوشب با حجاج بن یوسف در منابع حدیثی اهل سنت نیز وارد شده است که البته مقداری متفاوت است. سیوطی در *الدر المنثور* نقل می‌کند:

أخرج ابن المنذر عن شهر بن حوشب قال: قال لي الحجاج: يا شهر! آية من كتاب الله ما قرأتها إلا اعتراض في نفسي منها شيء، قال الله: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ وانی اوتی بالأسارى فاضرب أعناقهم ولا أسمعهم يقولون شيئاً. فقلت: رفعت إليك على غير وجهها ان النصراني إذا خرجت روحه ضربته الملائكة من قبله و من دبره وقالوا: أى خبيث ان المسيح الذي زعمت انه الله أو ابن الله أو ثالث ثلاثة عبد الله و روحه و كلمته فيؤمن حين لا ينفعه إيمانه و ان اليهودي إذا خرجت نفسه ضربته الملائكة من قبله و من دبره وقالوا: أى خبيث ان المسيح الذي زعمت انك قتلته عبد الله و روحه فيؤمن به حين لا ينفعه الايمان فإذا كان عند نزول عيسى آمنت به أحياءهم كما آمنت به موتاهم. فقال: من أين أخذتها؟ فقلت: من محمد بن علي. قال: لقد أخذتها من معدنها. قال شهر: و ايم الله ما حدثنيه إلا أم سلمة ولكني أحببت ان أغيبه؛ (سيوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ۲۴۱)

شهر بن حوشب گوید: حجاج به من گفت: آیه‌ای از کتاب خداست که هر وقت قرائت می‌کنم در دلم سؤال ایجاد می‌شود: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾. اسیران را نزد می‌آورند و گردنشان را می‌زنم و نمی‌شنوم که چیزی بگویند. گفتیم: مطلب را اشتباه به شما رسانده‌اند. وقتی روح یک مسیحی خارج می‌شود فرشتگان از پیش و پس او را می‌زنند و می‌گویند: ای خبیث، مسیحی که گمان می‌کردی خدا یا پسر خدا یا سومین سه‌تاست، عبد خدا و روح او و کلمه اوست. آن‌گاه در حالی که دیگر ایمانش نفعی بر او ندارد، ایمان می‌آورد. و وقتی روح یهودی خارج می‌شود، فرشتگان از پیش و پس او را می‌زنند و می‌گویند: ای خبیث، مسیحی که گمان می‌کردی او را کشته‌ای، بنده خدا و روح اوست. آن‌گاه در حالی که دیگر ایمانش نفعی برای او ندارد، ایمان می‌آورد. اما آن‌گاه که زمان نزول عیسی علیه السلام شد زندگان ایشان مانند مردگان نشان به آن حضرت ایمان می‌آورند. حجاج گفت: این مطلب را از کجا دریافت کرده‌ای؟ گفتیم: از محمد بن علی. گفت: آن را از

معدنش دریافت نموده‌ای. شهر بن حوشب می‌گوید: به خدا قسم این روایت را از ام سلمه دریافت نموده بودم، ولی دوست داشتم حجاج را خشمگین کنم [چون او دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بود و طبعاً فضایل ایشان ناراحتش می‌کرد].

چنان‌که مشاهده می‌شود، برخلاف روایت قمی که ناظر به بازگشت ضمیر به عیسی علیه‌السلام بود، در روایت اهل سنت هر دو نظر به صورت تلفیقی ارائه شده است و تفاوت دیگر آن‌که مصدر روایت در تفسیر قمی، امام باقر علیه‌السلام مطرح شده و حال آن‌که در روایت فوق، به قرینه روایت دیگری که سیوطی در کنار همین روایت آورده، ابتدا مصدر روایت، محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح شده و بعد شهر بن حوشب راوی حقیقی را ام سلمه مطرح نموده است.

از ابن عباس نیز روایتی در تأیید نظر حاضر مطرح شده که حاکم نیشابوری آن را صحیح دانسته است (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۴۱)، هرچند که روایاتی در تأیید نظریه دوم نیز از ابن عباس نقل شده است (نک: سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۴۱).

روایت دیگر، در صحیحین از ابوهریره آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يُنَزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْثَمَ حُكْمًا عَدْلًا يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الْخَنَزِيرَ وَيَصْعُقُ الْجُرَيْمَةَ فَيَنْفِضُ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاقْرَأُوا إِن شِئْتُمْ ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾؛ (بخاری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۱۲۷۲، ۳۲۶۴ و ج ۲، ۷۷۴، ۲۱۰۹ و ۸۷۵، ج ۲۳۴۴: نیشابوری، بی‌تا: ج ۱، ۱۳۵، ح ۱۵۵؛ ابن ماجه، بی‌تا: ج ۲، ۱۳۶۳، ۴۰۷۸؛ ترمذی، بی‌تا: ج ۴، ۵۰۶، ح ۲۲۳۳. ترمذی حدیث را حسن صحیح معرفی کرده است)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: سوگند به آن‌که جانم به دست اوست، نزدیک است که پسر مریم به عنوان حاکمی عادل میان شما فرود آید و صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را فرو نهد، و ثروت را سرریز می‌کند تا این‌که کسی آن را نمی‌پذیرد تا آن‌که یک سجده، از دنیا و آن‌چه در آن است نیکوتر تلقی می‌شود. سپس ابوهریره گفت: اگر خواستید قرائت کنید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا﴾.

ابوهریره: بیان دنیا را در رحمت عیسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

چنان‌که می‌بینیم، در این روایت تطبیق نهایی - که مورد نظر بحث حاضر است - ظاهراً از جانب خود ابوهریره است و در ادامه حدیث نبوی نیست. نهایتاً هیچ‌یک از روایات مطرح شده به روشنی مستند به قول معصوم نیست، هرچند این‌که ناقلان، نظر مذکور را از معصومین علیهم‌السلام گرفته باشند کاملاً محتمل است.

## ب) مرجع بودن اهل کتاب

برخی دیگر از مفسران، ضمیر در «موت» را راجع به اهل کتاب دانسته‌اند. بر این اساس، مفهوم آیه شریفه چنین می‌شود که تمامی اهل کتاب در هنگام مرگ به حقانیت حضرت عیسی علیه السلام پی برده و به او ایمان خواهند آورد، اگر چه این ایمان نفعی برایشان نخواهد داشت.

این نظر در تفسیر تسنیم (ج ۸، ۲۱ و ۳۲)، فی ظلال القرآن (ج ۲، ۸۰۳)، احسن الحدیث (ج ۲، ۴۸۸)، التحریر و التنویر (ج ۴، ۳۰۹)، روح البیان (ج ۲، ۳۲۰)، روح المعانی (ج ۳، ۱۸۸)، کشف (ج ۱، ۲۸۸) و کنز الدقائق (ج ۳، ۵۸۳) به صورت قطعی یا ترجیحی پذیرفته شده است.

ادله باورمندان به این نظر عبارتند از:

عموم تعبیر «وإن من اهل الكتاب»: شاید مهم‌ترین دلیل، عام بودن تعبیر مطرح شده درباره اهل کتاب است: «وإن من اهل الكتاب...» که به طور طبیعی تمامی اهل کتاب را شامل می‌شود، حال آن‌که بنا به نظریه پیشین و مربوط دانستن ضمیر «موت» به عیسی علیه السلام چنین عمومی نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا طبق آن نظریه، ایمان به حضرت عیسی علیه السلام مربوط به اهل کتاب حاضر در هنگام رجعت حضرت عیسی علیه السلام است (برای نمونه نک: ابن عاشور، ۱۹۹۷: ج ۴، ۳۱۰؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۲۱ و ۳۳؛ قرشی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۴۸۸).

نقد دلیل مزبور: این استدلال نادرست است و بنا به دلایلی عموم ظاهری در آیه شریفه معتبر نیست:

۱. اگر عبارت شریفه را ناظر به عموم اهل کتاب بدانیم، باید اهل کتاب پیش از ولادت حضرت عیسی علیه السلام را نیز دربر گیرد. به عبارت دیگر، مفهوم آیه چنین می‌شود که حتی اهل کتاب پیش از ولادت عیسی علیه السلام نیز پیش از مرگ به عیسی علیه السلام ایمان می‌آورند. چنین مطلبی ظاهراً نه مفهومی صحیح دارد و نه در جایی مطرح شده است. از این رو حتی باورمندان به این نظریه نیز مجبورند عدم عموم تعبیر و تخصیص خوردن آن را بپذیرند که بر این اساس، دلیل مورد بحث منتفی خواهد شد.

۲. با توجه به ذیل آیه شریفه «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدَاءً» اهل کتاب مذکور در آغاز آیه، تعبیری عام نیست و باید به اهل کتابی که حضور عادی و مادی عیسی علیه السلام را درک خواهند نمود تخصیص داده شود؛ چرا که:

اولاً، به نظر می‌رسد مفهوم شهادت بر انسان‌ها با حضور مادی میان آنان و ارائه الگویی الهی و اتمام حجت برای ایشان ملازم است. دلیل این مدعا آن است که قرآن کریم شاهدان هر

امت را از میان خود ایشان مطرح می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾. (نحل: ۸۹)

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذِنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾. (نحل: ۸۴)

﴿وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾. (قصص: ۷۵)

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾. (نساء: ۴۱)

اگر مفهوم شهادت، با حضور اتمام حجت کننده در میان انسان‌ها تلازمی نداشت و تنها ناظر بر گواه اعمال بودن، می‌بود چه لزومی داشت که شاهد هر قوم از میان خودشان باشد و می‌توانست موجودی غیبی، مثلاً فرشته‌ای از فرشتگان مطرح شود. تأکید بر از میان قوم بودن شهید قوم، ظاهراً بیان‌گر آن است که او انسانی عادل و حق‌مدار خواهد بود که به‌طور عادی در میان‌شان بوده و با رفتار و سخن خود آنان را به حق دعوت نموده و برایشان اتمام حجت کرده است.

ثانیاً، در سوره مائده به صورتی روشن، شهادت حضرت عیسی علیه السلام را متناظر به افرادی که دوران حضور عادی آن حضرت را درک کرده‌اند مطرح می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ الْهَيْئِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ \* مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾؛ (مائده: ۱۱۶ - ۱۱۷)

و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟» گفت: «منزهی تو، مرا نزدیک که [در باره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می‌دانستی. آن چه در نفس من است تو می‌دانی؛ و آن چه در ذات توست من نمی‌دانم، چرا که تو خود، دانای رازهای نهانی. جز آن چه مرا بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم؛ [گفته‌ام] که: خدا، پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید، و تا وقتی در میان‌شان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی، و تو بر هر چیز گواهی.»

روشن است که مراد از «توفی» مذکور در آیه شریفه عروج حضرت عیسی علیه السلام است و این آیه، شهادت آن حضرت را محدود به دوران حضور عادی ایشان پیش از عروج مطرح می نماید. ممکن است درباره این که «توفی» مذکور در آیه شریفه به مرگ حضرت عیسی علیه السلام بعد از رجعت اشاره دارد توهمی ایجاد شود؛<sup>۱</sup> برای رفع این توهم، توجه به چند نکته ضروری است: الف) ماده «توفی» درباره حضرت عیسی علیه السلام به جز این آیه شریفه، در یک جای دیگر نیز به کار رفته است که از دیدگاه بیشتر مفسران که عروج و رجعت حضرت عیسی علیه السلام را باور دارند، ناظر به عروج آن حضرت است و نه مرگ ایشان:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَارْتَمِعْ بِهِ إِلَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ آلِ عِمْرَانَ إِنَّهُمْ يَكْفُرُونَ﴾ (آل عمران: ۵۵)

ب) آیه شریفه حاکی از آن است که عقاید شرک آمیز درباره حضرت عیسی علیه السلام مربوط به بعد از توفی آن حضرت است؛ زیرا ایشان عبارت «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» را در مقام تبرئه خود از ادعای شرک آمیز مسیحیان عرضه می دارد، به این بیان که تا زمان حضورش میان مردم - که شاهد مردم بوده - آنان را به عبودیت خداوند دعوت کرده و اجازه بروز چنین عقاید مشرکانه ای را نداده است و این پس توفی اش رخ داده است، یعنی زمانی که دیگر شاهد بر مردم نبوده و امکان امر و نهی بر آنان را نداشته است.

روشن است که با شرح فوق، توفی تنها ناظر به عروج آن حضرت می تواند باشد؛ زیرا عقاید شرک آمیز درباره ایشان به طور مسلم پیش از مرگ و از زمان عروج آن حضرت موجود است. به عبارت ساده تر، اگر مراد از توفی، مرگ حضرت عیسی علیه السلام بعد از رجعتش بود، باید عقاید شرک آمیز مذکور در آیه نیز مربوط به دوران بعد از مرگ آن حضرت می بود، حال آن که چنین نیست و عقاید مذکور از بعد عروج آن حضرت تا کنون موجود بوده است.<sup>۲</sup>

۱. برای مثال، گویا در المیزان، ج ۵، ۱۳۶ چنین توهمی رخ داده است.

۲. نکته دیگری که ظاهراً می توان از آیه شریفه استنباط کرد، این است که بعد از مرگ حضرت عیسی علیه السلام عقاید شرک آمیز درباره آن حضرت به شکل کنونی مطرح نخواهد بود؛ چرا که آیه شریفه در مقام گزارش گفت و گوی اخروی خدای سبحان و حضرت عیسی علیه السلام درباره انحرافات شرک آلود در خصوص حضرت عیسی علیه السلام تنها به انحرافات موجود بعد از عروج آن حضرت اشاره فرموده و این انحراف را درباره بعد از رجعت و مرگ ایشان مطرح نفرموده است.

گفتنی است اگر فردی به اشتباه «توفی» را در آیه شریفه مذکور، ناظر به مرگ حضرت عیسی علیه السلام بداند، باز هم استدلال انجام شده به آیه ۱۱۷ سوره مائده درباره این که شهادت حضرت عیسی علیه السلام مربوط به همه اهل کتاب نیست برقرار خواهد بود؛ زیرا حتی در صورت اخیر نیز شهادت آن حضرت مربوط به کسانی که بعد از مرگ آن حضرت، درباره ایشان افکار



مباحثی که گذشت، نه تنها مهم ترین دلیل قائلان بر نظریه دوم درباره آیه شریفه سوره نساء را مخدوش ساخت، بلکه دلیل دیگری را بر درستی نظریه نخست افزود و آن این که عبارت «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» با توجه به آن چه درباره مقوله شهادت گذشت، بیان گر آن است که ایمان به حضرت عیسی علیه السلام در این آیه، به گروهی از اهل کتاب که حضور عادی ایشان را درک خواهند کرد مربوط می شود.<sup>۱</sup>

قرائت **ابی بن کعب**: دلیل دیگری که در برخی از تفاسیر<sup>۲</sup> مطرح شده، قرائت منتسب به ابی بن کعب است که در آن، آیه شریفه به صورت «لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ» آمده است. مفسران مزبور این قرائت را به نوعی مفسر و مبین آیه شریفه مذکور مطرح نموده اند.

**نقد دلیل مزبور**: اولاً، این دلیل برای افرادی می تواند طرح شود که وجود قرائت متعدد مستند به وحی الهی را پذیرفته باشند، حال آن که مشهور میان پیروان اهل بیت علیهم السلام به جز این است. در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْإِخْتِلَافَ يَحْيِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّؤَاةِ؛ (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ۶۳۰)

راستی که قرآن یکی است و از نزد یگانه نازل شده است، ولی اختلاف از طرف راویان پدید می آید.

ثانیاً، قرائت مزبور، مستند به خبر واحدی است که با دو سند دارای اشکال در سنن سعید بن منصور<sup>۳</sup> (ج ۴، ۱۴۲۷، ح ۷۰۹) و **تفسیر جامع البیان** طبری (ج ۶، ۱۵) از ابن عباس و جوینر بن سعید نقل شده است و در منابع طراز اول حدیثی اهل سنت از جمله کتب نه گانه موجود نیست. روشن است که چنین نقلی صلاحیت اثبات متن را ندارد و به گفته علما درباره متن قرآنی، تواتر ضروری است.

ثالثاً، از جانب هیچ یک از قراء معتبر، از جمله قراء سبعة چنین قرائتی مطرح نشده است (برای مثال، نک: شریعت، ۱۳۸۶).

شُرک امیز مطرح می کنند نیست.

۱. با روشن شدن مفهوم «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» وجه ارتباط صدر و ذیل آیه شریفه نیز روشن تر است، به این بیان که شاید مراد از ذکر ذیل آیه شریفه، این است که ایمان اهل کتاب به حضرت عیسی علیه السلام که پیش از مرگ آن حضرت تحقق خواهد یافت، پس از رجعت و حضور عادی ایشان رخ می دهد و لذا احتمال این که این ایمان پیش از رجعت اتفاق بیفتد، منتفی می شود.

۲. برای نمونه، نک: آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۱۸۸؛ شاذلی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۸۰۴.

۳. سعید بن منصور خود پس از نقل، سند حدیث را ضعیف معرفی کرده است (خراسانی مروزی، ۱۴۱۴: ج ۴، ۱۴۲۷، ح ۷۰۹).

با توجه به آن چه گذشت<sup>۱</sup> به قوت می‌توان ضمیر در «موتّه» را ناظر بر حضرت عیسی علیه السلام دانست که در نتیجه مفهوم آیه شریفه ۱۵۹ سوره نساء چنین خواهد بود که پیش از رحلت حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان همه اهل کتاب موجود در آن زمان به آن حضرت ایمان خواهند آورد و این مفهوم ظاهراً متضمن آن است که پس از این رخداد، دیگر یهودی وجود نخواهد داشت.

### ج) چگونگی جمع میان ایمان نهایی تمام اهل کتاب به عیسی علیه السلام و بقای یهود تا قیامت

اشکال مهمی که بر مطالب پیشین می‌توان وارد دانست، ناهمخوانی ظاهری ایمان نهایی تمام اهل کتاب به عیسی علیه السلام با آیات شریفه‌ای است که از حضور یهود - و به‌طور کلی اهل کتاب - تا روز قیامت سخن می‌گویند؛ چون آن‌گونه که پیش‌تر تبیین شد، آیه ۱۵۹ سوره نساء به این معناست که همه اهل کتاب پس از رجعت و پیش از رحلت آن حضرت، به ایشان ایمان خواهند آورد و با توجه به مبشر اسلام بودن حضرت عیسی علیه السلام ایمان تمام اهل کتاب به اسلام و انقراض یهودیت و مسیحیت پیش از قیامت رخ خواهد داد.

در پاسخ به اشکال مذکور، مطالبی هرچند بسیار اندک توسط برخی مفسران مطرح شده، یا قابل طرح است که به ارائه و بررسی آنها می‌پردازیم.

**توجیه یکم:** ایمان مطرح شده در آیه شریفه، لزوماً ایمان به حقانیت حضرت عیسی علیه السلام نیست و لذا با بقای ادیان انحرافی تعارضی ندارد.

پیش‌تر درباره متعلق ایمان مطرح شده در آیه شریفه بحث شد و گذشت که این ایمان - که با تعبیر اهل کتاب، گویا شامل هر دو قوم یهود و نصاریست - ایمان به حقانیت آن حضرت و مقام‌های حقیقی ایشان و حقایق پیرامون آن بزرگوار، آن‌گونه که اسلام مبین تعریف فرموده، است؛ اما در این صورت اشکالی که در صدر بحث مطرح شد، خودنمایی می‌کند.

برای رفع این اشکال، گروهی کوشیده‌اند ایمان مطرح شده در این آیه را ایمانی جزئی و نسبی و غیر از ایمان کامل مطرح نمایند. بر اساس نظر برخی محققان، ایمان مذکور به حضرت

۱. البته افزون بر دو دلیل مطرح شده بر ناظر بودن ضمیر «موتّه» به کل اهل کتاب، روایاتی نیز شاهد این مطلب هستند که برخی ضمن بحث روایی ناظر بودن این ضمیر به عیسی علیه السلام با بازگرداندن ضمیر در «یه» به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام از ایمان جمیع اهل ادیان به پیامبر و امیرالمومنین، یا ایمان یهود و نصاری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا ایمان اولاد حضرت زهرا علیها السلام به ائمه در هنگام مرگشان سخن گفته‌اند (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۸۴) و روایتی نیز با بازگرداندن ضمیر در «یه» به عیسی علیه السلام و ضمیر در «موتّه» به اهل کتاب، نظیر آن را مشاهده امیرالمومنین علیه السلام در هنگام مرگ دانسته است (کوفی، ۱۴۱۰: ۱۱۶). افزون بر اشکالات محتوایی و تعارض با برخی روایات دیگر، روایات مزبور اعتبار سندی نیز ندارند؛ زیرا اساساً هیچ‌یک دارای سند نیستند.



عیسی علیه السلام به سه قسمت تقسیم شده است: قسم اول، ایمان کامل به آن حضرت و لازمه اش ایمان به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است؛ قسم دوم، ایمان تنها به خود حضرت عیسی علیه السلام و دخول در حزب آن حضرت، و قسم سوم، ایمان به مقتول و مصلوب نشدن آن حضرت. بدون ایمان به حقانیت ایشان. است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ج ۷، ۴۴۳).

البته قسم دوم مطرح شده قابل تصور نیست و روشن است که مؤمنان به حضرت عیسی علیه السلام و وارد شدگان در حزب آن حضرت بعد از رجعت، حتماً قسم اول ایمان را خواهند داشت.

چنان که گفته شد، ابن عاشور. در مقامی غیر از مقام رفع اشکال حاضر. ایمان مذکور در آیه شریفه را ایمان به معراج آن حضرت مطرح کرده است:

و عندی ان ضمیر راجع الی الرفع المأخوذ من فعل «رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ» و یعمّ قوله «أهلِ الْكِتَابِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، حیث استتوا مع اليهود فی اعتقاد وقوع الصلب؛ (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ج ۴، ۳۰۹)

به عقیده من ضمیر [در «یه»] به حادثه بالا رفتن عیسی علیه السلام که برگرفته از عبارت «رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ» است، برمی گردد و تعبیر «اهل کتاب» نیز شامل یهودیان و مسیحیان است؛ زیرا مسیحیان نیز درباره اعتقاد به مصلوب شدن عیسی علیه السلام با یهودیان برابرند.

اما نقد وارد بر این نظر و مشابه آن (ایمان قسم سوم) این است که:

اولاً، ظاهر تعبیر قرآنی ایمان به یک پیامبر، پذیرش حقانیت اوست. حتی اگر نصارا در نظر گرفته شوند که همگی به حقانیت حضرت عیسی علیه السلام معتقدند، ولی آن حضرت را مصلوب و مقتول می دانند، باز هم مصلوب و مقتول نشدن حضرت عیسی علیه السلام و رفع الی الله آن حضرت مطلبی نیست که بر ایمان به آن تأکید ویژه انجام گیرد؛ چرا که هنوز متعلقات مهم تر، پرتمتر و اساسی تری درباره ایمان به آن حضرت نسبت به آن چه نصارا در آن انحراف دارند، باقی است.

ثانیاً، با توجه به این که تعبیر اهل کتاب در آیه شریفه شامل یهودیان نیز هست. اگر نگوییم منحصر به آنان است. باور پیدا کردن یهودیان به مصلوب و مقتول نشدن و رفع الی الله حضرت عیسی علیه السلام بعد از رجعت آن حضرت، جدای از باور به حقانیت آن حضرت نیست. آیا این که یهودیان باور کنند این فردی که اکنون در میانشان حاضر است، همان است که قرن ها پیش مصلوبش نمودند، برای ایمان به حقانیت او کافی نیست؟

بر این اساس شاید بتوان قسم سوم مطرح شده را در قسم اول ادغام کرد و سرانجام آن چه

باقی می ماند این است که گویا ایمان مذکور در آیه شریفه، به معنای ایمان داشتن به حقانیت آن حضرت و مقامات حقیقی ایشان - آن گونه که اسلام مبین تعریف فرموده - است.

**توجیه دوم:** برخی از اهل کتاب، به رغم ایمان ظاهری به حضرت عیسی علیه السلام بعد از رجعت، انحرافات پیشین خود را به طور پنهانی و منافقانه تا قیامت ادامه خواهند داد.

در توجیه پیشین، گفته شد که ایمان مورد اشاره در آیه ۱۵۹ سوره نساء، ایمانی کامل نیست و ممکن است نسبی و منحصر به مقوله ای خاص باشد، ولی در این توجیه سخن از این است که ایمان مذکور، ایمانی حقیقی و همراه با آثار و لوازم نیست و ممکن است آمیخته با نفاق عقیدتی و رفتاری باشد، به گونه ای که با وجود ایمان ظاهری تمام اهل کتاب به حضرت عیسی علیه السلام و پذیرش حقانیت او، ولی برخی از آنان در مقام عمل به دلیل ردایل نفسانی، به گونه ای منافقانه پی گیر همان مفاسد و انحرافات پیشین می شوند و بدین گونه از طرفی ادیان یهود و نصارا به طور رسمی حذف می گردد، اما انحرافات برخی یهودیان و مسیحیان به صورت پنهانی و منافقانه تا قیامت امتداد می یابد. به عبارت دیگر، مراد از امتداد یهود و نصارا تا قیامت، امتداد دو عقیده رسمی نیست، بلکه منظور بقای همیشگی افرادی است که قبلاً ادیان یهود و مسیحیت را با کذب و تحریف، ابزار اشباع هوای نفس خویش ساخته بودند و در ادامه با ایمان اضطراری به حقیقت مسیح علیه السلام همان انحرافات و هواپرستی ها را در چارچوبی متفاوت پی خواهند گرفت. مثلاً یهودیانی که به خود برتری بینی و غرق امانت مبتلا بودند و این روحیات را به دروغ به آموزه های حضرت موسی علیه السلام منتسب می ساختند پس از ایمان اضطراری به حضرت مسیح علیه السلام - که لازمه اش ایمان اضطراری به اسلام است - باز هم همان روحیات را پی خواهند گرفت و نمی توانند رسوبات آن انحرافات را از دلشان پاک نمایند و اساساً خواهان چنین تزکیه ای نخواهند نیستند.

درباره آیه **﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...﴾** نیز گفتنی است گویا مراد آن نیست که تا قیامت افرادی خواهند بود که آشکارا به عیسی علیه السلام کفر ورزند، بلکه ظاهراً کافران مذکور در آیه شریفه، شامل کسانی است که سابقه کفر داشته اند و مقهور مؤمنان به آن حضرت شده و از روی اضطرار ایمان آورده اند. شاید ماضی بودن فعل در **﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾** شاهدی بر این معنا باشد.

ایمان اضطراری و همراه با نفاق برخی از اهل کتاب، کاملاً متصور است؛ زیرا انسان گرفتار هوای نفس است و همین سبب می شود هوای پرستان حتی چیزی را که به چشم می بینند انکار نمایند و اگر امکان انکار علنی فراهم نبود، نفاق ورزند. آنان کسانی هستند که تا زمان

رجعت عیسی علیه السلام با وجود آن همه آیات الهی بر حقانیت اسلام، نه تنها از پذیرش آن سر باز زدند، بلکه به مقابله با آن نیز پرداختند. روشن است که اگر روزی چنین افرادی حق را بپذیرند، از باب اضطرار است و لذا انگیزه‌ای برای ملتزم شدن به لوازم این ایمان نخواهد داشت.<sup>۱</sup> البته طبیعی است که حساب اهل کتابی که قبلاً بر ایشان اتمام حجت نشده بود جداست.

باید توجه داشت که نفاق مطرح شده، برخلاف نفاق برخاسته از باور نداشتن به حقانیت، با ایمان به معنای باور به حقانیت قابل جمع است. در نفاق مزبور، فرد با این که با دلایل متعدد، حقانیت را باور کرده، ولی به دلیل رذایل نفسانی ملتزم به لوازم این ایمان و باور نیست، از این رو به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی ایمان ندارد.

شاید آیات شریفه حاکمی از چیرگی نهایی اسلام بر سایر ادیان (توبه: ۳۲ - ۳۳؛ فتح: ۲۸؛ صف: ۸ - ۹) مؤیدی بر این توجیه باشد؛ زیرا به نظر می‌رسد مراد از این آیات شریفه، نابودی مطلق ادیان دیگر نیست، بلکه مقصود مقهوریت ایشان در قبال حکومت اسلامی در آخرالزمان است که به رهبری امام مهدی علیه السلام و در معیت حضرت عیسی علیه السلام برقرار خواهد شد.

همچنین آیه **«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتنا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصيراً»** (اسراء: ۸) - که به ترجیح نگارنده، مربوط به دوران پس از نابودی دجال توسط حضرت عیسی علیه السلام است - را نیز قرینه دیگری بر درستی توجیه مورد بحث می‌توان برشمرد؛ زیرا ظاهراً حاکمی از بقای بنی اسرائیل یا یهود پس از دوران حضرت عیسی علیه السلام است.

**توجیه سوم:** بقای اهل کتاب تا رجعت عیسی علیه السلام تسامحاً به بقای ایشان تا قیامت تعبیر شده است.

۱. شاید برخی از روایات فریقین که از سدّ باب «توبه بعد از ظهور امام مهدی علیه السلام» یا «فتنة دجال» - که البته در یک دوران خواهند بود - سخن می‌گویند ناظر به همین مطلب باشند (برای مثال، نک: عروسی حویزی، ۱۴۱۵؛ ج ۱، ۷۸۱؛ نیشابوری، بی تا؛ ج ۱، ۱۳۸، ح ۱۵۸). به عبارت دیگر، شاید مفهوم روایات مزبور آن نباشد که به طور کلی بعد از ظهور، باب توبه بسته می‌شود و توبه هیچ گنه‌کاری فایده نخواهد داشت - که چنین معنایی بسیار بعید است - بلکه منظور، توبه افرادی است که تا مرز اضطرار از پذیرش حق خودداری نمودند و سرانجام آن‌گاه که هیچ مفزی نماند، ادعای توبه و ایمان کردند. لذا ایمان آنان اضطراری و توبه‌شان ناپذیرفتنی است و اساساً توبه‌ای حقیقی صورت نگرفته است. خلاصه این که شاید روایات مزبور، ناظر به این باشند که توبه چنین افرادی شرایط توبه حقیقی را ندارد تا حقیقتاً توبه‌ای محقق شود! توبه مزبور مانند توبه در هنگام ملاقات مرگ است که پذیرفته نیست (نک: یونس: ۹۰ - ۹۱؛ نساء: ۱۸)، با این تفاوت که فرد بعد از مرگ، امکان حیات ندارد، ولی پس از ظهور و اظهار توبه بدون شرایط و ناپذیرفتنی، امکان ادامه حیات منافقانه دارد. براساس تفسیری که از روایات مزبور ارائه شد، پس از ظهور امام مهدی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و توبه اهل کتاب، اگرچه ظاهراً یهودی و نصارا باقی نمی‌ماند، ولی حقیقتاً چون توبه اضطراری عده‌ای از ایشان حقیقتاً توبه نبوده، لذا می‌توان ایشان را یهودی و نصرانی نامید!

پیش از تبیین این توجیه، لازم است ارتباط زمانی رجعت عیسی علیه السلام با وقوع قیامت را بررسی کنیم.

## ارتباط زمانی رجعت عیسی علیه السلام با وقوع قیامت

### ۱. ارتباط زمانی رجعت عیسی علیه السلام با وقوع قیامت در روایات

در برخی از روایات مطرح شده است که رجعت عیسی علیه السلام در آستانه وقوع قیامت رخ خواهد داد؛ در این جا به سه مورد اشاره می شود:

#### روایت منقول از حدیث

... عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: اطلع النبي صلى الله عليه وآله علينا ونحن نتذاكر، فقال: ما تذاكرون؟ قالوا: نذكر الساعة، قال: إنها لن تقوم حتى ترون قبلها عشر آيات - فذكر - الدخان، والدجال، والداية، وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عيسى ابن مريم عليه السلام، ويأجوج ومأجوج، وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب، وآخر ذلك نار تخرج من اليمن، تطرد الناس إلى محشرهم؛ (نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۲۲۲۵، ح ۲۹۰۱؛ ابن حبان، ۴۱۴: ج ۲۰۱، ۱۵، ح ۶۷۹۱ و ۲۵۷، ح ۶۸۴۳؛ سجستانی، بی تا: ج ۴، ۱۱۴، ح ۴۳۱) حدیثه می گوید: ... نبی اکرم صلى الله عليه وآله [در باره قیامت] فرمود: [قیامت] برپا نمی شود مگر آن که پیش از آن ده نشانه را ببینید: دود، دجال، دابة [الارض]، طلوع خورشید از مغربش، نزول عیسی بن مریم عليه السلام، یا جوج و مأجوج و سه بار فرو رفتن زمین در مشرق و مغرب و جزیره العرب و نشانه دیگر، آتشی است که از یمن بیرون می آید [و] مردم را به جانب محشرشان می راند.

#### روایت عبد الله بن مسعود

... عن عبد الله بن مسعود، قال: لما كان ليلة أسرى برسول الله صلى الله عليه وآله، لقي إبراهيم، و موسى، و عيسى فتذاكروا الساعة، فبدءوا بإبراهيم فسألوه عنها، فلم يكن عنده منها علم، ثم سألوا موسى، فلم يكن عنده منها علم، فرد الحديث إلى عيسى ابن مريم، فقال: قد عهد إلى فيما دون وجبتها، فأما وجبتها فلا يعلمها إلا الله، فذكر خروج الدجال، قال: فأنزل فأقتله فيرجع الناس إلى بلادهم فيستقبلهم يأجوج، ومأجوج وهم من كل حذب ينسلون، فلا يرون بماء إلا شربوه، ولا بشيء إلا أفسدوه، فيجأرون إلى الله، فأدعوا الله أن يميتهم، فتننت الأرض من ريحهم، فيجأرون إلى الله، فأدعوا الله، فيرسل السماء بالماء، فيحملهم فيلقمهم في البحر، ثم تنسف الجبال، وتمد الأرض مد الأديم، فعهد إلى متى كان ذلك، كانت الساعة من الناس، كالحامل التي لا يدري أهلها متى تفجؤهم بولادتها؛ (ابن ماجه، بی تا: ج ۲، ۱۳۶۵، ح ۴۰۸۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۲،

عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر ﷺ در شب معراج با ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام دیدار کرد و درباره ساعت (زمان برپایی قیامت) با هم مذاکره نمودند؛ ابتدا درباره آن از ابراهیم پرسید که اطلاعی نداشت. سپس از موسی پرسید که او هم از آن ناآگاه بود. مطلب را به عیسی ارجاع داد؛ گفت: برای پیش از وقوع ناگهانی قیامت به من قول داده شده است؛ البته زمان وقوع ناگهانی قیامت را کسی جز خدا نمی داند. آن گاه خروج دجال را یاد آوری کرد و گفت: آن گاه من فرود می آیم و او را می کشم و مردم به دیارشان برمی گردند که با یاجوج و ماجوج روبه رو می شوند که از هر بلندی به سرعت سرازیر می گردند و به هر آبی می رسند آن را می نوشند و به هر چه می رسند تبااهش می کنند. آن گاه مردم به پیشگاه خداوند استغاثه می کنند و از او می خواهند که آنها را بکشد. آن گاه [که مردند] زمین از بوی بدشان پر می شود. باز مردم به درگاه خدا استغاثه و دعا می کنند و آن گاه آسمان آب فرو می ریزد و جنازه ها را به دریا می برد. سپس کوه ها ریز و پراکنده می شوند و زمین مانند پوست دباغی شده کشیده می شود. به من قول داده شده است که وقتی چنین شد، وقوع قیامت نسبت به مردم مانند زن باردار در شرف وضع حملی خواهد بود که خانواده اش نمی دانند کی وضع حمل خواهد کرد.

### روایت سمرة بن جندب

... عن سمرة بن جندب، أن رسول الله ﷺ قال: الدجال خارج... ثم يحيى عيسى ابن مريم من قبل المغرب مصدقا بمحمد ﷺ، فيقتل الدجال، وإنما هو قيام الساعة؛ (شيباني، بی تا: ج ۵، ۱۳)

از سمرة بن جندب نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: دجال خروج خواهد کرد... سپس عیسی بن مریم ﷺ در حالی که تصدیق کننده محمد ﷺ است از مغرب می آید و دجال را می کشد و آن زمان، هنگام برپایی قیامت است.

### ۲. ارتباط زمانی رجعت عیسی با وقوع قیامت در قرآن کریم

برخی مفسران، آیه ۶۱ سوره زخرف را ناظر به نشانه قیامت بودن رجعت عیسی علیهم السلام دانسته اند:

﴿وَأِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

و همانا آن، نشانه ای برای [فهم] رستاخیز است، پس زنده در آن تردید مکن، و از من پیروی کنید؛ این است راه راست!

اکنون به تفصیل، به اعتبار این استشهاد می پردازیم.

## مفهوم «إِنَّه لَعَلْمٌ لِّلسَاعَةِ»

درباره مرجع ضمیر در «إِنَّه» دو نظر ارائه شده است؛ برخی مرجع ضمیر را قرآن و برخی عیسی علیه السلام دانسته‌اند. معنی «علم للساعة» نیز به دو گونه مطرح شده است؛ یکی دارای علم درباره قیامت، و دیگری نشانه قیامت.

بنابراین برای عبارت «إِنَّه لَعَلْمٌ لِّلسَاعَةِ» چهار معنا قابل طرح است:

۱. قرآن دارای معارف مربوط به قیامت است (مراغی، بی تا: ج ۲۵، ۱۰۴).
۲. نزول قرآن کریم از نشانه‌های نزدیکی قیامت است؛ زیرا پس از آن، کتابی نازل نخواهد شد (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ج ۲۵، ۲۷۹). چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بعثت أنا والساعة كهذه من هذه، أو كهاتين وقرن بين السبابة والوسطى؛  
(بخاری، ۱۴۰۷: ج ۵، ۲۳۸۵، ح ۶۱۳۸ و ۶۱۳۹ و ...)  
من مبعوث شدم، در حالی که میان این بعثت و وقوع قیامت فاصله این‌گونه است؛  
آن‌گاه حضرت دو انگشت سبابه و وسط خود را یک‌جا جمع نمود.

۳. حضرت عیسی علیه السلام با ولادت خارق‌العاده‌اش نشانه‌ای از امکان وقوع قیامت است (نک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۸، ۱۷۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۳: ج ۲، ۱۰۰).
۴. رجعت حضرت عیسی علیه السلام نشانه نزدیکی وقوع قیامت است (نک: ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ج ۷، ۲۱۷).

به موارد یاد شده، می‌توان دو احتمال دیگر نیز افزود:

۵. قرآن کریم دارای اطلاعاتی است که زمان وقوع قیامت را در بردارند.
۶. رجعت عیسی علیه السلام نشانه امکان وقوع قیامت است.

## نقد و بررسی نظرات

اولاً، با توجه به سیاق آیات شریفه، به نظر می‌رسد ضمیر در «إِنَّه» به حضرت عیسی علیه السلام برمی‌گردد؛ چرا که آیات پیشین و پسین، از آن حضرت سخن می‌گویند:

﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ \* وَقَالُوا آءِآهْتِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ \* وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا \* إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ \* فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ؛ (زخرف: ۵۷-۶۵)

و هنگامی که [در مورد] پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن [سخن] هلهله درانداختند [و اعراض کردند] و گفتند: «آیا معبودان ما بهترند یا او؟» آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه‌اند. [عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانیده‌ایم نیست. و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در [روی] زمین جانشین [شما] گردند قرار دهیم. و همانا آن، نشانه‌ای برای [فهم] رستاخیز است، پس زنه‌ار در آن تردید مکن، و از من پیروی کنید؛ این است راه راست! و مبادا شیطان شما را از راه به دربرد، زیرا او برای شما دشمنی آشکار است. و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: «به راستی برای شما حکمت آوردم، و تا در باره بعضی از آن چه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم. پس، از خدا بترسید و فرمانم ببرید.» در حقیقت، خداست که خود پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید؛ این است راه راست. تا [آن‌که] از میانشان، احزاب دست به اختلاف زدند، پس وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک!

ثانیاً، درباره سه معنای مطرح شده برای عبارت شریفه که به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مربوطند، به نظر می‌رسد معنای سوم دقیق نباشد؛ زیرا خلقت ویژه حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دلیل ویژه‌ای برای امکان وقوع معاد و قدرت الهی بر اعاده انسان‌ها تلقی نمی‌شود و از این حیث، خلقت ویژه آن حضرت در ردیف خلقت سایر انسان‌ها مطرح می‌گردد؛ چون قدرت‌نمایی خداوند در خلقت همه انسان‌ها متبلور است و توجه به همین حقیقت، استبعاد وقوع معاد را از ذهن منکران می‌زداید؛ چنان‌که در این آیات شریفه، به این حقیقت اشاره شده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرِّفِي الْأَرْحَامَ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ يُعَلِّمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ \* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛ (حج: ۵-۷)

ای مردم، اگر درباره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن‌گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و

[احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آن چه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم، آن‌گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند. و زمین را خشکیده می‌بینی و [الی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنی‌های] نیکو می‌رویند. این [قدرت‌نمایی‌ها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست. و [هم] آن‌که رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست، و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی‌انگیزد.

با وجود خارق‌العاده بودن خلقت حضرت عیسی علیه السلام و تفاوت‌هایی که با آفرینش سایر مردم دارد، ولی گویا این تفاوت از حیث نمایش قدرت، آن قدر ویژه نیست که در راستای اثبات امکان معاد به طور ویژه بر خلقت آن حضرت تمرکز داده شود.

نکته دیگری که این گزینه را مخدوش می‌سازد، این است که استدلال به خلقت ویژه حضرت عیسی علیه السلام برای اثبات امکان معاد، برای کسانی معنا دارد که این خلقت ویژه را پذیرفته باشند و روشن است که چنین اعتقادی جز با ایمان به حقانیت قرآن و انجیل که به چنین خلقتی گواهی می‌دهند پدید نمی‌آید؛ حال آن‌که اولاً طبق سیاق، آیه شریفه مزبور خطاب به مشرکان است و ثانیاً اگر هم مخاطب آن، مؤمنان به خلقت ویژه عیسی علیه السلام فرض شود، چنین افرادی به طریق اولی به دلیل تأکیدات همان کتب آسمانی به معاد ایمان داشته و هرگز تردید جدی در امکان آن نخواهند داشت<sup>۱</sup> چنان‌که در آیات شریفه متعدد، تردید جدی در امکان معاد مربوط به غیر مؤمنان مطرح شده است.

بنابر آن چه گذشت، شاید بتوان گزینه‌های ۴ و ۶ را پذیرفتنی‌تر دانست که هر دو مبتنی بر مسئله رجعت مجدد حضرت مسیح علیه السلام و در نتیجه، دلیل برآیند.

این‌که رجعت عیسی علیه السلام پس از چندین قرن، نشانه‌ای بر امکان وقوع معاد به شمار می‌رود، مطلب محکمی است که شاهد آن استشهاد قرآن کریم به بیدار شدن اصحاب کهف پس از چند قرن برای اثبات امکان معاد است:

۱. اگر چه ممکن است چنین مؤمنانی در پی تبدیل ایمان به اطمینان باشند - که آن نیز گویا با مکاشفه شخصی، مانند جریان ابراهیم علیه السلام و جریان عزیز (نک: بقره: ۲۵۹ - ۲۶۰) حاصل می‌شود - و ظاهراً نیل به اطمینان متناسب با استدلال به امری نامشهود مثل خلقت پیشین عیسی علیه السلام نخواهد بود.



﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُونَ  
بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ  
لِنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾ (كهف: ۲۱)

و بدین گونه [مردم آن دیار را] بر حالشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا راست است و [در فرا رسیدن] قیامت هیچ شکی نیست، هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند، پس [عده‌ای] گفتند: «بر روی آنها ساختمانی بنا کنید، پروردگارشان به [حال] آنان داناتر است.» [سرانجام] کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: «حتماً بر ایشان معبدی بنا خواهیم کرد.»

اما به نظر می‌رسد عبارت شریفه ﴿وإنه لعلم للساعة﴾ بیشتر ناظر به معنای چهارم باشد؛ زیرا:

اولاً، واژه ساعه<sup>۱</sup> از حیث لغوی به معنای جزئی از زمان یا جزئی از شب یا روز است، آن هم جزئی کوتاه<sup>۲</sup> و به کار بردنش درباره قیامت ناظر به زمان شروع قیامت است.<sup>۳</sup> البته با دقت در استعمالات قرآنی، درمی‌یابیم که «الساعة» گاهی به نفخه نخست اشاره دارد (حج: ۱) و گاه به نفخه دوم (روم: ۵۵).<sup>۴</sup>

«الساعة» معادل مفهوم قیامت یا بیان‌گر طول روز قیامت نیست؛ چرا که طول روز قیامت به یوم تعبیر شده است (حمد: ۴) و چنان‌که گذشت، ساعه ناظر به زمانی اندک و جزئی از روز است. البته برخی موارد را می‌توان یافت که گویا در آنها الساعه به گونه‌ای مجازی در جایگاه مفهوم قیامت به کار رفته، از باب این‌که جزء جدایی‌ناپذیر و آغازین آن است (نک: روم: ۱۱)؛

۱. واژه «ساعة» در صورت‌های گوناگون ۴۸ بار در ۲۶ سوره به کار رفته است که ۴۲ مورد از آن مربوط به قیامت برشمرده شده است.

۲. ابن منظور می‌نویسد: «الشاعة: جزء من أجزاء الليل و النهار» وی در ادامه می‌نویسد: «الشاعة في الأصل تطلق بمعنيين: أحدهما أن تكون عبارة عن جزء من أربعة و عشرين جزءاً هي مجموع اليوم و الليلة، و الثاني أن تكون عبارة عن جزء قليل من النهار أو الليل....» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۸، ۱۶۹). راغب نیز «ساعة» را به معنای «جزء من اجزاء الزمان» تعریف کرده، هرچند که از ذیل مطلب می‌توان استفاده نمود که آن را وقتی قلیل از زمان می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۴۳۴).

۳. ابن منظور از زجاج نقل می‌کند: «معنى الساعة في كل القرآن الوقت الذي تقوم فيه القيامة، يريد أنها ساعة خفيفة يحدث فيها أمر عظيم فلقلة الوقت الذي تقوم فيه سماها ساعة.» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۸، ۱۶۹). معنای «ساعة» در کل قرآن، زمانی است که در آن قیامت برپا می‌شود و مراد از این تسمیه آن است که در زمانی ناچیز، امری بزرگ حادث می‌شود و به سبب کوتاهی زمانی که در آن قیامت برپا می‌شود، «ساعة» نامیده شده است.

۴. ابن منظور از زجاج چنین نقل کرده است: «الساعة اسم للوقت الذي تَضَعُقُ فيه العباد و الوقت الذي يبعثون فيه و تقوم فيه القيامة» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۸، ۱۶۹). «ساعة» نام زمانی است که بندگان مدهوش می‌شوند (نفخه اول) و همچنین نام زمانی است که در آن برانگیخته می‌شوند و قیامت برپا می‌شود (نفخه دوم). هرچند بعضاً برخی استعمالات «ساعة» مربوط به لحظه مرگ انسان نیز دانسته شده است (برای مثال نک: قرشی، ۱۳۷۱: ج ۴، ۳۵۳؛ البته این استعمالات قابل تأویل به سرآغاز قیامت هستند و به نظر می‌رسد نیازی به عدول از معنای اصلی نیست.

کهف: ۲۱). بر این اساس، مشاهده می‌شود که در آیاتی که از زمان شروع قیامت صحبت می‌شود، تعبیر «الساعة» به کار رفته و علم به آن، به «علم الساعة» تعبیر می‌شود. بر اساس آن چه گفته شد، تعبیر «علم للساعة» به معنای علم به زمان آغاز قیامت است، نه علم به خود قیامت؛ از این رو آن چه تقویت می‌شود، معنای چهارم خواهد بود. ثانیاً، روایت منقول از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مؤیدی بر این معناست:

عن ابن عباس، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في قوله: «وَأِنَّهُ لَعَلَّمُ لِسَاعَةَ»، قال: نزول عيسى بن مريم من قبل يوم القيامة. (ابن حبان، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ۲۲۸، ح ۶۸۱۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ح ۲۹۳۶ و ح ۳۶۰۹. حاکم حدیث را صحیح الاسناد معرفی کرده است)

افزون بر این بنا بر روایات، ابن عباس و مجاهد و قتاده، آیه شریفه را همین‌گونه معنا کرده‌اند (نک: ابن کثیر، ۱۴۱۹: ج ۷، ۲۱۱؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۵، ۵۴) و البته از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و صحابه، در هیچ یک از نظریات دیگر مطرح شده، روایتی وارد نشده است.<sup>۱</sup>

### تقریر توجیه سوم

با توجه به آن چه گذشت، قرابت زمانی تنگاتنگی میان رجعت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و وقوع قیامت وجود دارد. بر این اساس می‌توان گفت که تعبیر بقای یهود و نصارا تا قیامت، تسامحاً ناظر بر بقای آنان تا آستانه قیامت، یعنی تا مقطعی از ایام رجعت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. آلوسی در ذیل آیه شریفه «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (اعراف: ۱۶۷) مصداق اخیر آن را مقرر شدن جزیه بر آنان تا قیامت مطرح کرده و آن‌گاه برای رفع تنافی ظاهری این مطلب با روایاتی که از برداشته شدن جزیه از اهل کتاب توسط عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن می‌گویند، می‌نویسد:

ولا ينافي ذلك رفعها عند نزول عيسى - عليه الصلاة والسلام - لأن ذلك الوقت ملحق بالآخرة لقربه منها؛ (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۵، ۸۹)

و این مسئله (وضع جزیه بر آنان تا قیامت) با رفع جزیه در هنگام نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ منافاتی ندارد؛ زیرا هنگامه مزبور به سبب نزدیکی اش به آخرت، ملحق به آن است.

بنابراین به نظر می‌رسد، در درجه نخست، توجیه دوم و در مرتبه‌ای پایین‌تر توجیه سوم،

۱. با این بیان، شاید ادامه آیه شریفه «فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا» نیز از باب استطراد مطرح شده باشد؛ یعنی بعد از بیان این‌که عیسی‌ای که مشرکان درباره‌اش جدل می‌کنند از نشانه‌های ساعت است، به انحراف ریشه‌ای مشرکان، یعنی تردید در ساعت - که مراد همان تردید در وقوع قیامت است - پرداخته و آنان را از این انحراف برحذر می‌دارد.

توجیهاتی درخور توجه و شایسته پذیرش هستند و همچنین شاید بتوان تلفیقی از توجیهات دوم و سوم را به عنوان پاسخ اشکال مذکور در نظر گرفت، با این توضیح که آیات شریفه ناظر به بقای یهود تا قیامت، متضمن دو مفهوم مکمل نیز هستند؛ نخست آن که بقای رسمی و ظاهری یهود تا دوران رجعت عیسی علیه السلام که در آستانه قیامت رخ می دهد، ادامه می یابد و دیگر آن که بقای غیررسمی، پنهانی و منافقانه یهود تا قیامت امتداد خواهد داشت.

## نتیجه

در آیتی از قرآن کریم بیان گر بقای یهود تا قیامت (پایان دنیا) هستند. بر اساس نظریه مرجح، از آیه ۱۵۹ سوره نساء درمی یابیم که تمام یهود، پس از رجعت و پیش از رحلت حضرت عیسی علیه السلام، به آن حضرت - که خود مصدق و مؤید آیین اسلام است - ایمان خواهند آورد؛ این مطلب متضمن پایان یهود در دوران رجعت حضرت عیسی علیه السلام است. با توجه به شواهد قرآنی و روایی حاکی از این که رجعت عیسی علیه السلام در آستانه قیامت خواهد بود، چه بسا بتوان از دو گزاره یاد شده چنین دریافت که مراد از بقای یهود تا قیامت، در حقیقت همان بقای یهود تا آستانه و نزدیکی قیامت است.

وجه جمع محتمل دیگر درباره گزاره های اول و دوم، این است که گفته شود پس از دوران رجعت حضرت عیسی علیه السلام، دین یهود به گونه رسمی موجودیتی نخواهد داشت و پیروان آن ظاهراً به حضرت عیسی و در نتیجه حقانیت اسلام اقرار خواهند کرد، اما برخی از یهودیان به گونه غیررسمی و منافقانه، تا قیامت بر انحرافات عقیدتی پیشین خود پای خواهند فشرد. به عبارت دیگر مراد از بقای یهود پس از رجعت عیسی علیه السلام تا قیامت، بقایی منافقانه و باطنی است. شاید دقیق تر آن باشد که تلفیقی از دو گزاره سوم و چهارم در وجه جمع میان گزاره های اول و دوم لحاظ گردد.

## منابع

۱. ابن حبان (التمیمی البستی)، ابوحاتم محمد، صحیح ابن حبان، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، تونس، دار سحنون للنشر والتوزیع، ۱۹۹۷م.
۳. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، السنن، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تحقیق و تصحیح: جمال الدین میردامادی، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۶. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۷. بخاری، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح المختصر (صحیح البخاری)، تحقیق: دکتر مصطفی دیب البغا، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ق.
۸. بیومی مهران، محمد، بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه: مسعود انصاری، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
۹. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، تحقیق: أحمد محمد شاکرو دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۹۰ش.
۱۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۱۲. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۳. خراسانی مروزی، سعید بن منصور، السنن، تحقیق: دکتر سعد بن عبدالله بن عبدالعزیز آل حمید، ریاض، دارالعصیمی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۴. دروزة، محمد عزت، التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ق.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دارالقلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۶. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۷. سجستانی، ابی داود سلیمان بن الأشعث، السنن، تحقیق: محمد محیی الدین

- عبد الحمید، بی جا، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۸. سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۹. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم، *فی ظلال القرآن*، بیروت - قاهره، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
۲۰. شریعت، محمد جواد، *چهارده روایت در قرائت قرآن مجید*، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶ش.
۲۱. شفیع سروستانی، اسماعیل و دیگران، *پیشگویی ها و آخر الزمان*، تهران، موعود عصر عصر النبوة، ۱۳۸۲ش.
۲۲. شببانی (ابن حنبل)، احمد بن حنبل، *المسند*، قاهره، مؤسسة قرطبة، بی تا.
۲۳. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۲۴. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۲۵. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۲۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۲۷. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تحقیق و تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق.
۲۸. قرشی، سید علی اکبر، *احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۲۹. \_\_\_\_\_، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.
۳۰. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۳۱. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، تحقیق و تصحیح: محمد کاظم، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۳۴. مراغی، احمد بن مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۳۵. معرفت، محمد هادی، *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*، قم، مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ق.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۲۳ق.
۳۷. نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.